

باستان‌گرایی (آرکائیسیم) در اشعار حسین پناهی

مهدی پورمجیدی فتح*

دکتر سید فایض درخوش**

چکیده

آرکائیسیم نوعی هنجار‌گریزی و انحراف از زبان معمول و به کار بردن واژگان و ساختاری است که در گذشته، متداول بوده؛ اما در اشعار شاعران امروزی و معاصر، رواج چندانی ندارد. آرکائیسیم از راه‌های برجسته کردن و تشخیص بخشیدن به زبان است. این شگرد یکی از شیوه‌های آشنای زبانی با عناصر کهن (آرکائیک) زبان است. بهره‌گیری بجا و مناسب از این شگرد زبانی علاوه بر تعالی بخشیدن و اصالت دهی به شعر، باعث اعجاب و التذاذ مخاطب نیز می‌شود. در مقاله حاضر، باستان‌گرایی در اشعار نیمایی حسین پناهی در دو حوزه واژگانی و نحوی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که حسین پناهی از این شگرد زبانی به نحو چشمگیری استفاده نموده و علاوه بر زیبایی، زبان شعر خود را نیز تشخیص بخشیده است. گفتنی است این نوع آشنای زبانی مخصوصاً باستان‌گرایی واژگانی در اشعار حسین پناهی کاربرد بالایی دارد و می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های سبکی وی به شمار آورد.

کلید واژه: آشنای زبانی، باستان‌گرایی، حسین پناهی، شعر معاصر

Mahdipoormajidi95@gmail.com

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

Sfayezdarkhoosh@gmail.com

** دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



مقدمه

منتقدان ادبی، باستان‌گرایی را «ادامهٔ حیات گذشته در خلال زبان اکنون» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۲۴) می‌دانند. این شیوه اگر بامهارت و زیبایی در شعر به کار رود، باعث برجستگی و تشخص شعر می‌شود. به دلیل آنکه باستان‌گرایی در شعر امروز، نوعی هنجار‌گریزی از نرم عادی زبان به شمار می‌آید، به این دلیل آن را هنجار‌گریزی زمانی می‌نامند. (صفوی، ۱۵: ۱۳۷۳) در این شیوه و روش، شاعر زبان معیار و هنجار را به کار نمی‌برد و از کلماتی استفاده می‌کند که امروزه در زبان معیار رایج نیستند. توجه بر این موارد در شعر باعث اصالت و ریشه دار شدن شعر می‌گردد. ولی «غفلت از آن، چشم پوشی از بخش وسیعی از امکانات و توانایی‌های بالقوه است که می‌تواند با اشکال و صور مختلف به وسیلهٔ شاعر فعلیت پیدا کند.» (پورنامداریان، ۷۷: ۱۳۸۱)

«آرکائیک، نام دورانی است از نیمه‌های سده هفتم قبل از میلاد که یونانیان شروع به پرورش فنون و آرای الهام گرفته از تمدن‌های کهن تر مانند مصر و خاور نزدیک کردند، دوران موسوم به آرکائیک با شروع جنگ‌هایی در اوایل قرن پنجم قبل از میلاد پایان گرفت؛ در فارسی به آرکائیک، عهد عتیق و دوران کهن نیز می‌گویند که خیلی معادل‌های دقیقی محسوب نمی‌شوند.» (اسماعیلی، ۹۵: ۱۳۹۴)

در اروپا آرکائیسیم تا پایان قرن ۱۹ در شعر رایج بود. «اسپینسر» در «ملکه پریان» برای باز آفرینی فضا و روحیهٔ سلحشوری و فداکاری قرون وسطی نوعی زبان شاعرانه به کار می‌برد که بخشی از آن کهنه پردازی است (همان، ۹۵).

کروچه ساختار فکر انسان و بنیادی را که او از دانسته‌های خود ایجاد می‌کند به بنای یک خانه، مانند می‌کند و می‌گوید: «هرچند این ساختمان همواره نو می‌شود، اما بنای پیشین همیشه بنای بعدی را حفظ می‌کند و به نحوی سحر آسادر آنها باقی می‌ماند.» (کروچه، ۴۸: ۱۳۸۱).

اولین کسی که در ایران به طور آگاهانه از این شیوهٔ ادبی استفاده کرده است نیما یوشیج می‌باشد و این امر نشان دهندهٔ علاقهٔ نیما یوشیج به زبان کهن می‌باشد. وی در این باره می‌گوید: «فقط یک چیز هست، کسی که قدیم را خوب بفهمد، جدید را حتماً می‌فهمد، یا متمایل است که بفهمد» (نیما یوشیج، ۸۰: ۱۳۸۳). دربارهٔ اهمیت باستان‌گرایی یا آرکائیسیم گفته اند: «شاید پس از وزن و قافیه،



کاربرد آرکائیک، پرکاربردترین و تأثیرگذارترین راه تشخص دادن به زبان باشد» (شفیعی کدکنی، ۲۴: ۱۳۸۰).

بن جانسون، منتقد انگلیسی، اعتقاد دارد که: «همان طور که شایسته است نویسندگان رشد یافته و توانا، به خویشتن متکی باشند و به نیروی قریحه خود کار کنند و با اعتماد بر آن فعالیت نمایند، بر مبتدیان و نوآموزان فرض است که آثار دیگران و بهترین آنها را در مطالعه گیرند، زیرا ذهن و حافظه بر اثر درک و فهم آثار اشخاص دیگر تشحیذ می‌گردد و به کار می‌افتد (دیجز، ۲۲۲: ۱۳۷۳). آن چه قابل ذکر است این است که زبان هر شاعر یا نویسنده‌ای باید به زبان روزگار خود نزدیک باشد و اگر شاعر یا نویسنده‌ای در کلام خود از لغات مهجور و غریب استفاده کند، می‌گویند باستان‌گراست. باید به این نکته توجه کرد که عناصر و ساخت‌های آرکائستی اگر در جای مناسب خود به کار نروند به جنبه زیباشناختی شعر لطمه می‌زنند. شاعر باید در فضاآفرینی شعر خود در ایجاد زبان کهن‌گرایی بتواند ساختار شعر خود را با اجزایی از زبان گذشته پیوند دهد و مسلطاً به این فضاسازی باشد. آشنایی عمیق شاعر از آثار گذشتگان و علاقه خاص به گذشته باعث شده است به باستان‌گرایی دست بزنند (حسینی و دانشگر، ۹۵: ۱۳۹۵).

حسین پناهی از زمره شاعرانی است که با توجه به روحیات روستایی و همچنین جهت تقویت سروده‌های خود از این شگرد زبانی بهره مند شده است. در حقیقت او با بهره مندی از این شگرد زبانی تجدید خاطر می‌کند «درک اصطلاح آرکائیسیم، مستلزم تأمل در زبان و تحولات آن می‌باشد. در هر زبانی یک سری تغییرات در حوزه معنا، واژگان و نحو جملات رخ می‌دهد که زبان فارسی نیز از این قاعده مستثنی نیست، و ما هر روز شاهد ورود واژه‌هایی به این زبان هستیم و چاره‌ای جز پذیرش آنها نداریم؛ اما شاعر و نویسنده تأثیر زیادی در این حوزه بر عهده دارند. آنها باید به زبان عصر خود بنویسند و بسرایند» (کشتگر، کازرونی و حمیدی، ۳۷: ۱۳۹۶). گاهی برای تشخیص بخشیدن به شعر خود و تأثیر در مخاطبین و زنده نمودن فضای باستانی و قدیمی از واژگان و نحو گذشته بهره می‌جویند که در این صورت آن‌ها را کهنه‌گرا می‌نامند. قابل ذکر است که باستان‌گرایی یکی از شیوه‌هایی است که موجب نوآوری و کاربرد زیباشناختی می‌شود. (همان، ۳۷)



دلیل توجه حسین پناهی به بهره‌گیری از واژگان کهن این بوده است که وی خواسته با بهره‌گیری از واژگان کهن و شیوه بیان غیر معمول موجب آشناندایی و برجستگی شعر در نگاه مخاطبان و موجب نوآوری و هنری شدن شعر خود شود. برجسته‌سازی از رهگذر کهن‌گرایی در سروده‌های حسین پناهی گسترده و متنوع است، که بخش زیادی از آن مربوط به واژه‌های کهن است. پژوهش حاضر سعی دارد به بررسی باستان‌گرایی در اشعار نیمایی حسین پناهی بپردازد و تا چه اندازه توانسته است از پشتوانه فرهنگی پیش از خود بهره‌مند شود و نسبت به کاربرد واژگان و ساخت نحوی کهن دلبستگی نشان داده و آیا او با همنشین ساختن اجزای زبان گذشته و عناصر زبان معاصر توانسته زبانی فخیم و با صلابت بیافریند و موجب آشنا زدایی شعر خود در نگاه مخاطبان و در نتیجه هنری شدن شعر خویش گردد.

احوال شاعر

حسین پناهی شاعر و هنرمند فرهیخته در ۶ شهریور ۱۳۳۵ ه. ش، در روستای دژکوه استان کهگیلویه و بویراحمد از توابع شهر کوچک سوق به دنیا آمد. وی تا اوایل دهه شصت به تحصیل و کار کردن روزگارش را می‌گذراند و بعد از فراغت از تحصیل به حوزه‌ی درس آیت الله گلپایگانی در شهر قم رهسپار شد. پناهی بعد از مدتی در کسوت روحانی به زادگاهش برگشت و مدتی را در آنجا به تنظیم امور مذهبی مردم روستا مشغول بود. با شروع جنگ تحمیلی، همراه با خانواده‌اش به تهران آمد و دوره‌ی چهارساله‌ی هنرجویی بازیگری را در مدرسه‌ی آناهیتا گذراند تا روی دیگر از زندگی را تجربه کند. حسین پناهی از سال ۱۳۶۵ با بازی در فیلم گال، وارد عرصه‌ی بازیگری شد. نارونی، تیرباران، در مسیر تند باد و گذرگاه از دیگر تجربه‌های پناهی در این سال‌ها بوده که هر کدام در زمان خود با استقبال خوبی مواجه شدند. او در سال ۱۳۶۸ چند نمایشنامه تلویزیونی نوشت که در شبکه اول سیما به شکل تله تئاتر تهیه شد. مشهورترین این نمایشنامه‌ها دو مرغابی در مه نام داشت که در واقع به نوعی زندگی‌نامه خود پناهی بود. او با خلق آثار ادبی بسیار، رویه‌ای از شخصیت فکور و هنرمندی خود را به نمایش گذاشت. در زمینه شعر هم اینک هشت دفتر، به نام



سال‌هاست که مرده‌ام، افلاطون کنار بخاری، نامه‌هایی به آن‌ها، به وقت گریبویچ، من و نازی، کابوس‌های روسی، نمی‌دانم‌ها، سلام، خداحافظ از پناهی به یادگار مانده است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته و سعی دارد به بررسی و تحلیل باستان‌گرایی در اشعار حسین پناهی بپردازد.

پیشینه تحقیق

با آن که کتاب‌ها و مقالات بسیاری در زمینه اندیشه و شعر پناهی نوشته شده است و از جنبه‌های گوناگون به واکاوی آثار او پرداخته‌اند، اما اثری که به صورت کامل و مستقیم به باستان‌گرایی (آرکائیسیم) در آثارش مربوط باشد، یافت نشد. در برخی از آثار اشاره‌ای گذرا به موضوعاتی همچون هنجارگریزی و انواع آن در آثار حسین پناهی شده است؛ الخاص ویسی و آزاده عبادی در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی اشکال هنجارگریزی در شعر حسین پناهی و منوچهر آتشی پرداخته‌اند. در این مقاله تنها در چند جمله به هنجارگریزی زمانی در شعر حسین پناهی و منوچهر آتشی بسنده شده است. با توجه به این مهم، این پژوهش سعی دارد به باستان‌گرایی (آرکائیسیم) واژگانی و نحوی در سروده‌های حسین پناهی بپردازد.

۱- باستان‌گرایی واژگانی

کاربرد ساخت‌های باستانی یک واژه را در شعر معاصر، «باستان‌گرایی واژگانی» می‌گویند اما باید خاطر نشان کرد که توجه صرف به کاربرد واژگان کهن در شعر نو، باستان‌گرایی به شمار نمی‌آید؛ زیرا «بهره‌گیری هنرمندانه از این ظرافت ادبی، مستلزم شناخت دقیق از زبان دیروز است به طوری که استفاده نابجا از آن، نه تنها باعث افزایش شکوه و صلابت شعر نمی‌شود، بلکه شکاف عمیقی میان مخاطب و شعر، ایجاد می‌کند که جز سر در گمی و هاج و واج شدن در میان خیل عظیم واژگان مهجور و مطرود، ارمغانی برای مخاطب ندارد» (پهلوان نژاد، ۱۱۸: ۱۳۸۸). فروغ فرخزاد



به زیبایی در یافته است، آنجا که می‌گوید: «کلمات زندگی امروزی وقتی در کنار کلمات سنگین و مغرور گذشته می‌نشینند، ناگهان تغییر ماهیت می‌دهند و قد می‌کشند و در یکدستی شعر اختلاف‌ها فراموش می‌شود» (قاسم زاده، ۲۳۰: ۱۳۷۰). بنابراین، هرگاه شاعر از بین دو واژه مترادف، واژه‌ای را که کمتر در زبان معیار رایج است انتخاب کند، از باستان‌گرایی واژگانی استفاده کرده است. استفاده از واژگان کهن که در زبان امروز منسوخ هستند علاوه بر زنده شدن و ادامه‌ی حیات آنها غنای زبان را نیز به همراه دارد. از نظر نیما تنوع و گستردگی واژگان چه برگرفته از میراث تاریخی و ادبی کهن چه برگرفته از فرهنگ شفاهی و محلی به شاعر کمک می‌کند معانی و عواطف حاصل از لحظه‌های شهود شاعرانه خویش را در جریانی خلاق بدون برخورد با مانع به روانی در بستر شعر و زبان جاری کند. علاوه بر آن توازن موسیقایی شعر را نیز افزایش می‌دهد. اما نکته قابل دقت در انتخاب واژگان و کاربرد مناسب آن هاست، آن گونه که در بطن کلام به خوبی نشسته و زیبایی بیافریند. نیما به شاگردانش توصیه می‌کند: در میان هزاران کلمه‌ی آرکائیک که کهنه شده اند کلمات ملایم و مأنوس با سبک نحوی معمولی و گفتاری، در ارائه‌ی یک هیئت آرکائیمی اعتبار و اهمیت ویژه‌ای دارد. (علیپور، ۳۱۰: ۱۳۸۷) بر این اساس، می‌توان نمونه‌های زیبایی از این کاربرد واژگانی را در اشعار نیمایی حسین پناهی یافت که به شعر او اصالت و تشخیص بخشیده‌اند.

باستان‌گرایی در اسم

یکی از اقسام باستان‌گرایی واژگانی که به شعر پناهی نوعی آشنازدایی بخشیده است، کاربرد اسم‌های کهن است؛ یعنی «اسم‌های قدیمی اعم از فارسی و عربی که در زبان گذشته نرم بوده، امروز نوعی انحراف از نرم می‌باشد» (حسینی و دانشگر، ۱۰۶: ۱۳۹۵). نمونه‌هایی از شعر پناهی که کاربرد اسم‌های کهنه در آنها مشهود است:

چشم تنگ کردنتان کرشمه‌ی شماست / برای بیوه دخترهای رنگ پریده‌ی رمانتیک (پناهی، ۱۵:

۱۳۹۳) کرشمه: غمزه

گم شده در قندیل‌های ایوان خانه‌ی بی / که سال هاست از یاد رفته است (همان، ۵۲) قندیل: چراغدان



خودکار بیک هر کشف ادبی را لوٹ می کند (همان، ۷۰) لوٹ: آلوده کردن
 دالی در آسمان! (همان، ۸۰) دال: عقاب
 و داس سؤال بر گردن مرد بازیار/ در مزرعه دور می شود (همان، ۸۰) بازیار: کشاورز
 خمره‌ی دلم/ بر ایوان سنگ و سنگ شکست (همان، ۸۲) خمره: خم کوچک
 به من قدرتی بده/ ای اهورامزدا (همان، ۹۴) اهورا مزدا: خدای پاک
 در حلقوم کهنه خروس ناقوس می شوی بر آسمان زنگار (همان، ۱۱۰) زنگار: زنگ فلزات
 و دشنه‌ها در تاریکی برق می زنند (همان، ۱۲۰) دشنه: خنجر
 دیگه وقت زایمان نمی ترسم از آل (پناهی، ۳۳: ۱۳۹۲) آل: جن
 زین فرسوده‌ی رخش رستم (همان، ۳۷) رخش: اسب
 من:.... تو خودت غزال هر چی غزلی (همان، ۹۰) غزال: آهو
 گیس‌های چون کمند دختری (پناهی، ۴۷: ۱۳۹۱) گیس: موی بلند سر زنان
 نازا چون استر بر اصطکاک سم و سنگ؟ (همان، ۵۹) استر: قاطر
 سیمرغ‌ها چه گونه به گونه‌ی هم بوسه می زنند! (همان، ۶۸) سیمرغ: پرنده‌ای افسانه‌ای
 و طلوع خورشیدی که برای ابدافول کرده بود/ رخصتی دوباره برای مشت‌ی استخوان (همان، ۶۹)
 رخصت: اجازه
 و عادت حمل درای کهنه دل را/ از خاطر چشم‌ها و پاها پاک کنم (پناهی، ۹۱: ۱۳۹۴) درا: زنگ
 فرجام شان در فرض قصه قتل‌ی فجیع خواهد شد (پناهی، ۳۳: ۱۳۹۶) فرجام: عاقبت
 مرغ نازای آینده/ ارزنی مرغوب و گندم سرخ و یار می کند. (همان، ۵۹) و یار: هوسی که در نخستین
 ماه‌های آبستنی پدید می آید.
 درست همان لحظه/ که برق پولک مینار بانوی زندگی/ ابرها را برای یک لحظه دو پاره کرد
 (همان، ۶۸) بانو: خانم
 جوی کره اسبی را ماند/ نا آرام/ با گرده‌های برآفتاب/ تیری رها شده از چله کمان (همان، ۷۲) گرده:
 پهلو چله کمان: زه کمان
 با شولایی آسمانی/ که به اخم نفرینش/ دیوانه شوند همه رایانه‌ها (همان، ۸۱) شولا: خرقه



چون روح سترگ تو/ در صدف پیکره‌ی آدمی/ مدفون در لایتناهی آبی ژرف محیط‌ات در
 مفاک (همان، ۱۰۴) مفاک: گودال
 من بانوی تاجدار عشقم را/ که در قصر غصه و سوسن سکنا دارد/ شبانه به کوچه‌های سرگردانی ام
 دعوت می‌کنم (همان، ۱۲۱) سکنا: سکونت داشتن
 او را به جایی بردم/ تا به وضوح ببیند/ ازدهای هزار چشمی را/ که برپچک هزار پیچ
 شاخک‌هایش / گنجشکی تنها/ گل سرخی را/ در آواز پیوسته صدا می‌زند (همان، ۱۲۱) ازدهای
 هزار چشم: موجودی افسانه‌ای
 مهمیز بی‌امان جان است/ بر تن عاصی ما (پناهی، ۱۳۹۳: ۷۷) مهمیز: آلتی فلزی که بر پاشنه چکمه
 وصل کنند.

کاربرد تلفظ کهن واژگان

به کار بردن واژه‌ها با تلفظ قدیمی موجب می‌شود که زبان شاعر از زبان متعارف و هنجار فاصله
 گیرد و به زبان باستانی نزدیک شود. گاهی تلفظ قدیمی برخی از واژگان تنها با جابه‌جایی، یا
 حذف یا تغییر یک حرف از آن صورت می‌پذیرد. «به هر حال شاعر به تناسب نیاز موسیقایی و
 روحی خویش، از صورت‌های مختلف یک کلمه می‌تواند بهره‌مند شود که فقط یکی از آن‌ها در
 هنجار عادی زبان زنده و مورد استفاده همگان است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۲۵). حسین پناهی، در
 اشعار خود، به مقتضای فضای شعر، از این امکان زبانی نیز به زیبایی استفاده می‌کند و تلفظ باستانی
 واژگان را در شعر خود به کار می‌برد. برای نمونه در شعر زیر به جای «واژگون» از «باژگون» که
 صورت قدیمی تر آن است، بهره می‌جوید.
 تا فراموش کنم بورخس هخامنشیان را/ آواز می‌خوانم پر از آلاله‌های باژگون/ بی هیچ استعاره‌ای
 (پناهی، ۱۳۹۳: ۲۳)

باژگونه

و صدای پیرزن نیز باژگونه می‌شود (پناهی، ۱۳۹۱: ۷۵)



جوب

پیرم / یا نپرم از لب جوب؟ (همان، ۹۰)

نردبام

از وجود چنان بنایی ساختیم / که نردبام هزارپله‌ی حضور به گردش نمی‌رسد (پناهی، ۲۲: ۱۳۹۴)

ساختار صفت

استفاده از صفاتی که در زبان گذشتگان رایج بوده است، در شعر امروز، در صورتی که متناسب با فضای معنایی و واژگان موجود در شعر باشد، موجب تشخص کلام می‌شود. البته صرف استفاده از این صفات آرکائیک نمی‌تواند موجب استحکام و وجهه‌ی باستان‌گرایی زبان شاعر شود. شاعر باید در انتخاب این صفات هم نهایت دقت را به کار برده و «در بین هزاران کلمات آرکائیک که کهنه شده اند، کلمات ملایم و مأنوس با سبک خود را به دست آورد.» (یوشیج، ۷۲: ۱۳۶۳) و به قول نیما «کسی که قدیم را خوب بفهمد، جدید را حتماً می‌فهمد.» (همان، ۸۰) کاربرد این صفت‌ها در زبان و شعر پناهی به دو صورت نمود یافته است:

الف: صفات ساده‌ی قدیمی

منظور از صفات ساده‌ی قدیمی، صفاتی است که از یک تکواژ مستقل تشکیل می‌شود و امروزه متروک هستند، یا با اندک تغییر، امروزه رایج هستند. شغال‌ها ماتم گران سترگ ادوار (پناهی، ۱۳۱: ۱۳۹۳) سترگ: بزرگ این جرینگ جرینگ طلا و مس نقره / مربوط می‌شود به پیرزن لکاته‌ی فردا (پناهی، ۷۸: ۱۳۹۱) لکاته: زن بدکاره



ب: صفات مشتق قدیمی

این صفت از ترکیب یک تکواژ مستقل و یک یا چند تک واژ وابسته ساخته می‌شود. تکواژهای وابسته یا وندها ممکن است به صورت پیشوند و یا پسوند باشند.

مانند:

به حقیقت نزدیک تر است انسان / زیر نور نقره گون ماه تابستان (پناهی، ۴۹: ۱۳۹۳)

صدای ترکیدن هولناک حباب باران را (همان، ۸۵)

و جهان هراسناک کهنه / آه سوزناک سگ (همان، ۹۰)

در اندوه صدای اسب ها / تکان دهنده و دهشتناک (همان، ۱۱۹)

مثل یک سیب لهیده تو یخچال سونی (پناهی، ۳۹: ۱۳۹۲)

آنک لا شخور تجرید که می‌درد با چنگال احساس / جگر برآماسیده تعهد ضرورت را (پناهی، ۹۲:

۱۳۹۴)

و آینده چون نارنجی بی فصل / از دست چروکیده مادری که در تاریکی ایستاده است / به ستم

دراز می‌شود... (پناهی، ۱۱۶: ۱۳۹۲)

فهمیدم دوست داشتن با عشق چه قدر فرق دارد / سیب سبز کال را او بود / و سیب جیگری پلاسیده

من (پناهی، ۷۸: ۱۳۹۶)

شب با شکوه و دردناک بعثت من (همان، ۱۱۹)

وسگ پیسه پیر چشم می‌بندد. (همان، ۱۰۱: ۱۳۹۳)

بقیه اش نقدی مزورانه است. (همان، ۱۲۷: ۱۳۹۶)

ساختار قید

قید واژه‌ای است که «صورت ثابت دارد، یعنی صرف ناشدنی است، و آن به فعلی یا صفتی، یا قید

دیگر، یا تمام جمله می‌پیوندد تا نکته‌ای را به مفهوم آن بیفزاید» (ناتل خانلری، ۲۰۹: ۱۳۸۲). قیدها به

دو دسته «قید مختص» و «قید مشترک» تقسیم می‌شوند. قیدهای مختص در جمله جز نقش قیدی،

نقش دیگری نمی‌پذیرند. اما قیدهای مشترک در اصل قید نیستند، بلکه صفت و اسم و فعل اند که



در جمله قید واقع می‌شوند (انوری و گیوی، ۲۲۶: ۱۳۶۷). نمونه‌هایی از کاربرد این مقوله دستوری در مصداق‌های زیر مشهود است:

رندانه به حیوان و نبات داغ تملک می‌زنیم (پناهی، ۶۱: ۱۳۹۶)

درست همان لحظه / که برق پولک مینار بانوی زندگی / ابرها را برای یک لحظه دو پاره کرد (همان، ۶۸)

پسر یا دختر / چه گونه / لختی درنگ / کابوس بی دلیل (همان، ۶۶)

یورتمه می‌رود / مادیان آبستن رود. (همان، ۷۲)

فی الفور دار قالی رو علم کن (همان، ۹۱)

باری، یک دانه ارزن و کورسویی نور. (پناهی، ۵۲: ۱۳۹۳)

باستان‌گرایی در فعل

حسین پناهی در تشخیص بخشیدن به زبان شعری خود به باستان‌گرایی در فعل نظر داشته است. در اهمّیت جنبه باستان‌گرایی فعل، همین نکته کافی است که بگوییم: «عبارت‌هایی که فاقد فعل‌هایی با ساختمان کهن هستند، هر چند امکان دارد از واژگان و ساختار استواری برخوردار باشند اما به ندرت می‌توانند سیمای باستان‌گرایی خود را در برابر دیدگان خواننده به نمایش بگذارند» (علی‌پور، ۳۱۴: ۱۳۷۸).

فعل‌های ساده

زمین را به دنبال گوشواره‌های گم شده شان / می‌کاویدند. (پناهی، ۷۴: ۱۳۹۳)

میرزا که لب‌های قدحی را می‌لیسید / بی آن که نگاهم کند معمای معروف ملخ را مطرح کرد. (همان، ۹۶)

حتا با لگد هم کوبوند روش، ولی افاقه نکرد. (پناهی، ۵۷: ۱۳۹۲)

که تو این وانفسا / عین آینه شکوندیش به سنگ تهمت (همان، ۸۸)

موییم بر پوزه‌ی پیر زمین ملتهب / می‌کاود و ساییده می‌شویم. (پناهی، ۸۴: ۱۳۹۴)



گل سرخی با ناز/ خفته بر دامن سبز گل سرخی دیگر... (پناهی، ۸۲: ۱۳۹۱)
 برای حل این معضل/ شرط اول شکستن این من بود/ و او را شکننده ام. (پناهی، ۶۱: ۱۳۹۲)
 زنانشان همه مردان را عشق می‌انگارند. (پناهی، ۳۴: ۱۳۹۶)
 مادری مهربان/ در دهان قاتلی فال گیر که چهارده ماه بیشتر ندارد/ پستانک می‌چپاند. (همان، ۱۰۰)

افعال پیشوندی

فعل‌های پیشوندی به آن دسته از افعالی اطلاق می‌شود که از یک پیشوند و یک فعل ساده ساخته می‌شوند. «گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تأثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند، مثل؛ افتادو برافتاد و یا انداخت و برانداخت و گاهی هیچ معنای تازه‌ای به فعل ساده نمی‌افزایند. اگر چه از نظر تاریخی بار معنایی جدیدی به فعل می‌افزوده اند، امروزه تأثیری در معنی فعل ندارند؛ یعنی فعل ساده و پیشوندی آن یک معنا می‌دهد» (وحیدیان کامیارو عمرانی، ۵۹: ۱۳۷۹). فعل‌های پیشوندی کهن از لحاظ آرکائیسیمی جایگاه ویژه‌ای دارند و با به کارگیری آن، شاعر زبان شعر خود را فخیم می‌سازد. گفتنی است «آن دسته از شاعران امروز که باستان‌گرایی را وجه تشخص زبانی و استقلال کلامی خود قرار داده اند، به درک کاملی از استعداد پیشوندهای فعلی در عرصه یک ساخت آرکائیسیم رسیده اند. شاید یکی از پربسامدترین نمونه‌های گرایش به ساختار گذشته، کاربرد فعل‌های پیشوندی با جهات آرکائیسیمی است» (علی پور، ۳۱۴: ۱۳۷۸). حسین پناهی از افعال پیشوندی با پیشوندهای «وا» و «فرو» در شعر خویش بهره برده است.

و پیراهن پولک طلایی پاییز به تن نارون/ خرس‌ها را به آواز خواندن وا می‌دارد. (پناهی، ۱۱۹: ۱۳۹۳)
 بال بگشا و سر در جام فرو کن/ از گلی به گلی دیگر/ آن‌گاه اگر هوس مردن کردی، بمیر. (همان، ۱۲۴)

برای دل خوشیات/ می‌خواستی هرچی بخوای واگو کنم/ نشون بدم. (پناهی، ۸۳: ۱۳۹۲)



ساختار حروف

حروف در زبان فارسی به تنهایی معنای مستقل ندارند، «فقط برای پیوند دادن گروه‌ها یا کلمه‌ها یا جمله‌ها به یکدیگر یا نسبت دادن کلمه‌ای به کلمه‌ای یا کلمه‌ای به جمله‌ای، یا نمودن نقش کلمه‌ای در جمله به کار می‌روند.» (انوری و گیوی، ۲۵۵: ۱۳۶۷) حروف در همراهی با دیگر کلمات معنی می‌یابند. حروف در گذشته در معنای متفاوت به کار گرفته می‌شدند. بهره جستن از حروف در غیر معنای رایج امروز، باعث نوعی عادت ستیزی در زبان شاعر می‌شود. گفته می‌شود: «باستان‌گرایی در حروف عبارت است از: سرپیچی شاعران از کاربرد حروف در معنی و مفهوم و ساختمان امروزی و پیروی از سنت‌های قدما در کاربرد آن‌ها، هم از جهت معنا و هم ساختار» (علی پور، ۱۷۲: ۱۳۷۸).

«که» به معنی «برای اینکه»:

که مگس به جای قند، نشینه رو منقار شونه به سر. (پناهی، ۶۱: ۱۳۹۶)

«که» به معنی «زیرا»:

دل ساده/ برگرد در ازای یک جبه کشک سیاه شور گنجشک‌ها را/ از دور و بر شلتوک‌ها کیش

کن، که قند شهر/ دروغی بیش نبوده است. (پناهی، ۷۳: ۱۳۹۳)

و نوار بار حق را به ترانه دادم/ که لبخند زدن را خوب می‌داند. (پناهی، ۷۵: ۱۳۹۴)

«را» به معنی «به»:

ماه... مریم دل پاک شب‌هایم/ آری اقتدا کنم همه سکوت‌های سربی ام را، به دختر مسن آسمان

ها/ دختر مسن آسمان‌ها... (پناهی، ۱۲۶: ۱۳۹۳)

«بی که» (=بدون اینکه):

می‌شود چیزی گفت/ حرفی زد... / بی که لب‌ها تکانی بخورند. (پناهی، ۷۴: ۱۳۹۶)

میلیون‌ها سبزه بر چمن/ بی که سبزی دوباره تکرار شده باشد... (همان، ۹۴)



کاربرد جملهٔ دعایی با فعل و یا بدون فعل دعایی

کاربرد جملهٔ دعایی نیز از دیگر عناصر باستان‌گرایی است که در اشعار حسین پناهی با بسامد بالایی به کار رفته است:

مادرم می‌گفت: / شیرم حرام آن که / سایه را از سنگ جدا می‌داند. (پناهی، ۸۸: ۱۳۹۳)
 لعنت به شعر من! (همان، ۴۳)

نگاهتان چوب! / کلامتان چوب! / دستانتان چوب! / دور باد خوبی‌ها و بدی‌هایتان دور! (همان، ۱۰۵)
 لعنت به چشم‌ها / که نوش داروی اشک را در لحظه از دل دریغ می‌کنند! (پناهی، ۶۷: ۱۳۹۱)
 جهان بی‌کرانه سرشار راز باد! (پناهی، ۵۱: ۱۳۹۳)
 لال باد زبانی که / جز با ترجیع بند گل صورتی رنگ پاییزه / کلامی بر لب براند! (پناهی، ۲۸: ۱۳۹۴)

به کارگیری ادات تشبیه کهن

استفاده از ادات فعلی تشبیه که در یک دوره یا دوره‌هایی کاربرد داشته و امروز کمتر به کار می‌روند، از دیگر مواردی است که به یک اثر صبغهٔ آرکائیک می‌بخشد. در این جا به نمونه‌هایی از این قسم ادات تشبیه در شعر حسین پناهی اشاره می‌شود:

و طعم گس اکسیر پر افسون خاک را / که به از گیل رسیده‌ی و یار ذهن پرنده یی می‌مانست. (همان، ۲۳)

به کفش تنگ می‌ماند. (همان، ۴۵)

حضورشان بلور و آب را ماند در نقاشی. (سال هاست که مرده‌ام، ۴۵)

جوی کرهٔ اسبی را ماند / ناآرام / با گرده‌های برآقش / تیری رها شده از چله کمان (همان، ۷۲)

باستان‌گرایی نحوی

باستان‌گرایی نحوی در واقع انتخاب ساخت‌های نحوی کهن به جای ساخت‌های نحوی زبان خود کاراست. «ممکن است نحوی جمله به لحاظ حروف اضافه یا پس و پیش کردن اجزای جمله و یا هر حاصل نحوی دیگر، در گذشته، نوعی باشد و در حال نوعی دیگر. هر نوع خروج از نحو



زبان روزمره و استفاده از نحو زبان کهنه، خود باستان‌گرایی به شمار می‌رود و ممکن است مایهٔ تشخیص و برجستگی زبان شود» (شفیعی کدکنی، ۲۶: ۱۳۸۰). باستان‌گرایی نحوی به شیوه‌های زیر در شعر پناهی ظاهر شده است:

ترکیب‌های وصفی مقلوب

در این نوع هنجارگریزی شاعر علاوه بر آن که از منطق نثری خارج می‌شود، «با مکث در روانی کلام، هم خواننده را به تأمل وا می‌دارد و هم معانی شعری خود را غنی‌تر می‌سازد» (مستعلی پارسا و امیدعلی، ۲۲۱: ۱۳۹۰).

در مرده هوای ساکن، / نه باد شمال خواهد وزید و نه چپ باد. (پناهی، ۱۲۴: ۱۳۹۳)

تا متروکه آسیاب ده/ با آب و هوای بهاره می‌رود. (همان، ۸۰)

مست می‌کردم من با زنبور، / از گس عطر گل بابونه. (پناهی، ۲۰: ۱۳۹۲)

سفید کشک سیاه کلاغ را از یاد برده‌ام. (پناهی، ۹۲: ۱۳۹۴)

پیر اسب دریا... نقره گون و منقط (پناهی، ۷۲: ۱۳۹۶)

کاربرد نشانهٔ جمع «ان» به جای «ها»

پناهی به شیوهٔ گذشتگان، برخی کلمات را با «ان» نیز جمع بسته است:

زمین را به دنبال گوشواره‌های گم شده شان می‌کاویدند/ او، ابروانش آشیانهٔ عقاب‌های سیاه بود. (پناهی، ۷۴: ۱۳۹۳).

خوشا روزگارانی که طلا-فارغ از بهتان آلیاژ/ چون سگ‌های براق دریایی/ با شن و ماسه و چوب به ساحل می‌آمدند (پناهی، ۶۱: ۱۳۹۶).

با سر تراشیده و کت بلندی که از زانوانش می‌گذشت (پناهی، ۲۰: ۱۳۹۶)

با شکن گیسوان و نفرین لبخندش (پناهی، ۸۱: ۱۳۹۴)



تقدم فعل در جمله

بنابراین کارکرد بلاغی و موسیقی ایجاب می‌کند که گاهی فعل‌ها تقدم یابند. «تقدم فعل یکی از متداول‌ترین فراهنجاری‌های دستوری در شعر سنتی است... شاعران برجسته‌ای همچون فردوسی از این ترفند در راستای اهداف شعری خود استفاده کرده‌اند که باعث فخامت کلام و حماسی‌تر شدن آن شده است.» (نورپیشه، ۱۷۰: ۱۳۸۸) پناهی نیز این شیوه را به کار برده است:

گوش دادم به سقوط بلوط پیر، / در جنگل انبوه پشت سرم... / هاله بودم در صبح / گرد چتر گل یاس / گیج می‌رفت سرم / در تکاپوی سر گیج عقاب / نور بودم در روز / سایه بودم در شب (پناهی، ۲۰: ۱۳۹۲).

یا:

نرقصیده ام ناشیانه / بر تک پای استخوانیم (پناهی، ۶۳: ۱۳۹۳)

تنسيق الصفات

پناهی با آوردن تنسيق الصفات علاوه بر زینت بخشیدن به کلام، باعث برجستگی و تشخیص شعر خود شده است.

گل هوس کنی رنگت و رنگ / عطرواعطر / میوه هوس کنی / سرخ سبز بنفش / شیرین ملس شور. (پناهی، ۷۲: ۱۳۹۲)

خود هستی بودم / روشن رنگی مرموز دوان. (همان، ۲۰)

امروز را من پنجره بی دیدم گشوده چارطاق / رو به این مرداب سبز سیاه وسیع. (پناهی، ۶۴: ۱۳۹۱)

با آن گیس‌های سیاه و زوز پریشانان! (پناهی، ۴۰: ۱۳۹۴)

تکرار فعل

تکرار فعل که از مختصات زبانی سبک آغازین شعر فارسی است، در شعر امروز، نوعی کهن‌گرایی به شمار می‌آید و منجر به زیبایی آفرینی می‌شود. اهدافی چون تأکید و حفظ وزن و موسیقی و القای معانی از ویژگی‌های تکرار فعل است. زیرا بار اصلی انتقال و تداعی معنا در یک



ساختار واژگانی بر عهده فعل است. در متنهای پهلوی «هر جمله فعلیه دارای فعل خاص است و آن فعل بایستی ذکر گردد، هر چند که یک فعل مکرر شود و تکرار افعال مشابه در چند جمله‌ی متوالی عیب نبوده است. این رسم در دوره‌ی سامانیان تا قرن ششم نیز برقرار بوده و افعال شبیه به هم در آخر جمله کوچک یا بزرگ عیناً تکرار می‌شده است.» (بهار، ۱۳۵۵: ۱۳۷۵) پناهی از این شگرد جهت تأکید و تأثیر شعر خویش بهره جسته است:

من می‌خوام برگردم به کودکی!! / نمی‌شه!! نمی‌شه!! نمی‌شه!! نمی‌شه!! نمی‌شه!! (پناهی، ۱۳۹۶: ۷۱)
 من بودم، من بودم که اون شب شیربرنج سحریتو خوردم (همان، ۴۵).
 من چشم خورده ام / من چشم خورده ام / من تکه تکه از دست رفته‌ام / در روز روز زندگانیم
 (پناهی، ۱۳۹۴: ۱۰).

نتیجه‌گیری

استفاده از ساخت هنجار‌گریزی فرارزمانی یکی از شگردهای حسین پناهی برای آشنا زدایی و برجستگی زبان شعر اوست. باستان‌گرایی از لحاظ فرهنگی و روانی بر مخاطب شعر تأثیر می‌گذارند و نقبی نیز به گذشته زبان فارسی می‌زنند. در اشعار حسین پناهی در هر دو حوزه‌ی باستان‌گرایی - واژگانی و نحوی - می‌توان نمونه‌های فراوانی یافت که علاوه بر برجستگی زبان سروده‌های وی، بار عاطفی ویژه‌ای نیز به شعر ایشان بخشیده است. کاربرد این نوع از هنجار‌گریزی در اشعار حسین پناهی مشهود است به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های سبکی شعر وی به شمار آورد. باستان‌گرایی، به شعر پناهی اصالت بخشیده و آن را ریشه دار نموده است. علاقه و گرایش پناهی به زبان فاخر و سبک گذشتگان شعر فارسی کاملاً در سروده‌های آشکار است. همچنین نمود این شگرد از آشنایان در شعر حسین پناهی نشان از آشنایی او با شعر شاعران گذشته شعر فارسی دارد. همچنین او از این رهگذر به شعر خود تعالی بخشیده است.

منابع و مأخذ

- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، چاپ سوم، تهران: فاطمی.



- بهار، ملک الشعراء، (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی نثر، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- پناهی، حسین، (۱۳۹۴)، ستاره‌ها، چاپ ششم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۶)، سال‌هاست که مرده‌ام، چاپ ششم، تهران، دارینوش.
-، (۱۳۹۱)، افلاطون کنار بخاری، چاپ چهارم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۲)، من و نازی، چاپ چهارم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۳)، نمی‌دانم‌ها، چاپ پنجم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۲)، کابوس‌های روسی، چاپ چهارم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۴)، به وقت گرینویچ، چاپ پنجم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۶)، سلام، خداحافظ، چاپ چهارم، تهران: دارینوش.
-، (۱۳۹۳)، راه با رفیق، چاپ سوم، تهران: دارینوش.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱)، سفر در مه (تأملی در شعر شاملو)، تهران: نگاه.
- دیچز، دیوید (۱۳۷۳)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه‌ی محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- شفیع‌ی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۴)، موسیقی شعر، چاپ هشتم، تهران: آگاه.
-، (۱۳۸۰)، صورخیال در شعر فارسی، چاپ هشتم، تهران: آگاه.
- صفوی، کوروش (۱۳۷۳)، از زبان شناسی به ادبیات، تهران: چشمه.
- علی پور، مصطفی، (۱۳۷۸)، ساختار زبان شعر امروز، تهران: فردوس.
- قاسم زاده، محمد و دریایی، سحر (۱۳۷۰) ناگه غروب کدامین ستاره، تهران: بزرگمهر.
- کروچه، بندتو (۱۳۸۱)، کلیات زیبا شناسی، ترجمه‌ی فواد روحانی، چاپ پنجم، تهران: علمی فرهنگی.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، چاپ سوم، مشهد: توس.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی، تهران: سمت.
- یوشیج، نیما (۱۳۶۳)، حرف‌های همسایه، چاپ پنجم، تهران: دنیا.



منابع مقالات

- اسماعیلی، زیبا، (۱۳۹۴)، هنجار‌گزینی زمانی (باستان‌گرایی) در اشعار اخوان ثالث، فصل‌نامه‌ی مطالعات شهریار پژوهی، سال اول، شماره‌ی ۴، ص ۲۶۸.
- پهلوان نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۸)، بررسی هنجار‌گزینی در شعر شفيعی کدکنی بر مبنای الگوی لیچ، مجله‌ی پژوهش‌های علوم انسانی، سال دهم، شماره‌ی ۲۵، ص ۱۱۸.
- حسینی، سارا و دانشگر، آذر، (۱۳۹۵)، کارکرد شاعرانه‌ی آرکائیسیم در اشعار شفيعی کدکنی، نشریه‌ی زیباشناسی ادبی، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲۸، ص ۱۰۲.
- کشتگر، رضا و حسینی کازرونی، سیداحمد و حمیدی، سید جعفر، (۱۳۹۶)، باستان‌گرایی (آرکائیسیم) در اشعار نصرت رحمانی و علی موسوی گرمارودی، فصل‌نامه‌ی تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، سال دهم، شماره‌ی ۲۵، ص ۳۷.
- مستعلی پارسا، غلامرضا و امیدعلی، حجت‌الله، (۱۳۹۰)، نگاهی سبک‌شناسانه به اشعار نصرت رحمانی، فصل‌نامه‌ی تخصصی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره‌ی دوم، ص ۲۲۱.
- نورپیشه، محسن، (۱۳۸۸)، فراهنجاری‌های دستوری در شعر معاصر، فصل‌نامه‌ی ادبیات فارسی، خوی، سال پنجم، شماره ۱۳۰، ص ۱۷۰.